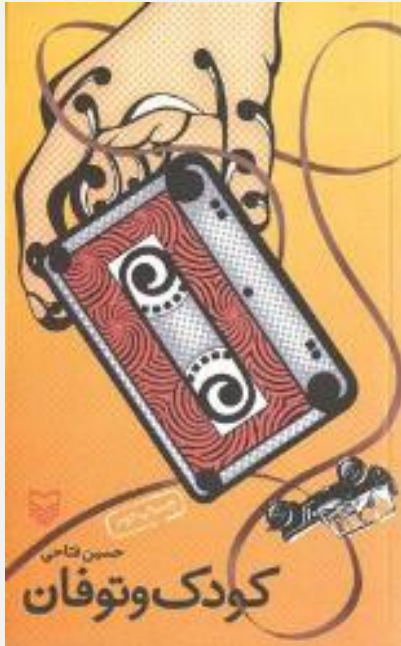


**کودک و توفان (رمان)**

داستان‌نویسان کشور ما از همان زمان وقوع انقلاب اسلامی و سال‌های بعد از آن، برای خلق آثار داستانی مرتبط با موضوع انقلاب اسلامی همواره تلاش کرده‌اند...



حسین فتاحی

انتشارات سوره مهر، 1388

شابک: 978-964-506-552-0

قیمت: 2900 تومان

داستان‌نویسان کشور ما از همان زمان وقوع انقلاب اسلامی و سال‌های بعد از آن، برای خلق آثار داستانی مرتبط با موضوع انقلاب اسلامی همواره تلاش کرده‌اند که نمونه‌های متعددی در این زمینه اکنون در آرشيو داستانی انقلاب موجود است: از جمله این آثار می‌توان به رمان **کودک و توفان**؛ نوشته حسین فتاحی، داستان‌نویس معاصر اشاره کرد که اکنون چاپ دوم آن توسط انتشارات سوره مهر در تهران منتشر شده است.

این کتاب کاری از دفتر کودک و نوجوان مرکز آفرینش‌های ادبی حوزه هنری است و یک رمان اجتماعی برای مخاطب نوجوان محسوب می‌شود.

موضوع داستان مربوط به رویدادهای ماه‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و مکان وقوع حوادث داستان هم بخش‌هایی از شهر تهران است. شخصیت اصلی داستان نوجوانی به نام کامبیز است که پدرش در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی سرهنگ خلبان بوده و بعد از پیروزی انقلاب بازخرید شده است.

ماجرای اصلی داستان از جایی شروع می‌شود که کامبیز به رفتارهای پدرش مشکوک و با کنجکاو متوجه می‌شود پدرش و گروهی از افسران حکومت شاه که پیروزی انقلاب اسلامی ملت مسلمان ایران را هنوز باور نکرده‌اند، به فکر انجام یک کودتا علیه انقلاب نوپای ملت ایران هستند.

او این موضوع را با یکی از معلم‌های خود در میان می‌گذارد و در ادامه ماجرای جالب و مختلفی به وقوع می‌پیوندد که سرانجام شکل نهایی رمان را تشکیل می‌دهد. نویسنده رمان را در 10 بخش مجزا اما بهم پیوسته ارائه کرده و برای هر یک از بخش‌ها عناوین جداگانه‌ای انتخاب کرده است.

بخش اول با عنوان **جای خالی مادر در خانه**؛ به اختلاف نظر پدر و مادر راوی کامبیز در خصوص وقوع انقلاب اسلامی اختصاص یافته که مادر به دلیل اینکه پدر نمی‌خواهد واقعیت‌های وقوع انقلاب اسلامی را بپذیرد، با او جر و بحث و آخر سر خانه را ترک می‌کند:

**171#**... مادرم در حالی که صدای گریه‌اش بلندتر شده بود گفت: پدر چطور بگویم؟ دیگر جانم به لبم رسیده، همه حرف‌هایی که شما می‌زنید، درست؛ اما هنوز نمی‌دانید سر و کار من با چه کسی است! دو سال آزرگار شب و روز نداشتم. همه‌اش ناراحتی، همه‌اش نگرانی و اضطراب! خودتان که در جریان بودید. از وقتی که انقلاب شد و مردم ریختند توی خیابان‌ها و حکومت نظامی اعلام شد، جهانگیری همه‌اش خودشیرینی می‌کرد و سعی می‌کرد خوش خدمتی کند. حالا هم که آن مردکه دزد نوکر در رفته، این‌ها کاسه داغ‌تر از آتش شده‌اند و دست‌بردار نیستند. می‌خواهند جلو چهل میلیون آدم بایستند و کار دست خودشان بدهند. جهانگیری همه‌اش چسبیده به رادیو، و برنامه رادیوهای خارج را گوش می‌کند. هر روز منتظر است که به قول خودش شاهنشاه از خارج برگردد. تازه با

این کارهایش هم ساختم؛ اما امروز صبح چیزی دیدم که زهره‌ام ترکیب...&raquo;

در بخش دوم- میهمانی عجیب و میهمانان عجیب‌تر! هم راوی شاهد حضور دوستان پدرش در خانه خودشان است که همگی آن‌ها مانند پدرش از افسران حکومت شاه هستند و نمی‌خواهند واقعیت‌های جامعه اسلامی ایران در بعد از پیروزی انقلاب اسلامی را بپذیرند:

&#171#... زنگ در تند و تند به صدا درمی‌آمد و مهمان‌ها یکی یکی و با فاصله چند دقیقه به داخل می‌آمدند، با خنده و شادی به یکدیگر سلام نظامی می‌دادند و احوالپرسی می‌کردند. بعد هم همه لباس‌های نظامی‌شان را پوشیدند.

هر نفر با خود ساکی آورده بود که لباس نظامی‌اش را داخل آن گذاشته بود. وارد که می‌شدند، اول به اتاق پدر می‌رفتند و لباس‌هایشان را عوض می‌کردند و بعد به داخل هال می‌آمدند. از آمدن آخرین نفر، نیم‌ساعتی می‌گذشت. ده- دوازده نفری که آمده بودند، به حالت انتظار، روی مبل‌ها نشسته بودند و دو نفر و سه نفر با هم حرف می‌زدند. ناگهان با بلند شدن صدای زنگ، همه از جا پریدند و به حالت احترام ایستادند. پدر با خوشحالی گفت: آقایان، فکر می‌کنم خودشان باشند؛ تیمسار...&raquo;

&#171#؛ در کلاس درس ریاضی&raquo؛ عنوان بخش سوم کتاب است که در آن، راوی به کلافگی خود در برخورد با اتفاقات پیرامونش اشاره می‌کند و این که همین مسئله باعث شده در امتحان درس ریاضی مشکل پیدا کند.

ماجراهای بخش چهارم کتاب &#171#؛ دستور ترور سرگرد امیری&raquo؛ باز هم در خانه پدر راوی اتفاق می‌افتد؛ به دلیل اینکه یکی از افسران حاضر نشده با بقیه گروه همکاری کند، دستور قتل او از طرف سرگروه- سپهبد محقق- صادر می‌شود:

&#171#... باز هم جلسه با حرف‌های تیمسار شروع شد:

همه افرادی که در جلسه شب قبل حضور داشتند، حاضرند؟

پدرم بلند شد و با حالت خبردار ایستاد و گفت: قربان، سرگرد خلبان امیری تلفن کردند و گفتند به عرض برسانم که ایشان مایل به شرکت در این عملیات نیستند.

تیمسار که تازه پیپ‌اش را روشن کرده بود و به آن پک می‌زد، اخم‌هایش را در هم کشید و چند چین درشت به پیشانی‌اش انداخت و گفت: چی گفتید سرهنگ؟! مایل به شرکت در این عملیات نیستند؟!

پدرم، همان‌طور که خبردار ایستاده بود، گفت: بله تیمسار!

تیمسار، دوده‌های داخل سینه‌اش را بیرون داد و گفت: که اینطور! پس سرگرد امیری جا زده‌اند!!...&raquo;

در ادامه همچنین در بخش پنجم کتاب با عنوان &#171#؛ شته‌ها&raquo؛ راوی در خانه پدر بزرگ است که شته‌های روی درختان سیب را می‌بیند و در یک همسان‌سازی ذهنی، نقشه خصمانه سپهبد محقق و اطرافیانش را با عملکرد شته‌های درخت سیب مقایسه می‌کند که هر دو به منزله آفتی مضر محسوب می‌شوند.

در این بخش انقلاب اسلامی به‌درخت نوپای تشبیه شده که حضور افرادی مانند سپهبد محقق و اطرافیانش چون شته‌هایی به میوه‌های نارس آن آسیب می‌رسانند.

عنوان بخش بعدی &#171#؛ ضبط صوت کوچک&raquo؛ است. در این بخش راوی با همکاری آقای حیدری معلم او در مدرسه ضبط صوت کوچکی تهیه و صحبت‌های میهمانان پدرش را که دارند، نقشه کودتا را در خانه آن‌ها طراحی می‌کنند، ضبط می‌کند تا بعدها سندی علیه آن‌ها در دادگاه موجود باشد:

&#171#... آقای حیدری لبخندی زد و گفت: انگار زیاد حاشیه رفته خوب، باشد... نقشه‌ام را می‌گویند. بعد، از داخل کیفش چیزی شبیه به یک رادیو کوچک بیرون آورد و به نشان داد و گفت: این یک ضبط صوت بسیار قوی است. ظاهرش مثل یک رادیوست؛ ولی ضبط صوتی است که می‌تواند از فاصله بیست-سی متری صداها را به خوبی ضبط کند.

از داخل کیفش یک نوار کوچک هم بیرون آورد و داخل ضبط صوت جا داد و گفت: این هم نوارش! تو می‌توانی از داخل اتاق خودت،

پا از پشت پنجره یا هر جای دیگری اینکار را بکنی...&#171;

&#171;#مأموریت ویژه‌ای برای پدر&#171; عنوان بخش هفتم کتاب است که در آن، راوی باز هم شاهد برگزاری جلسه دیگری در خانه‌شان است که این بار برای پدر او مأموریت ویژه‌ای از طرف سپهبد محقق تعیین می‌شود: &#171;#تیمسار، چند مأموریت دیگر هم به بقیه افسران واگذار کرد و برایشان توضیحات لازم را داد. دیگر جلسه داشت تمام می‌شد که پدرم بلند شد و گفت: قربان انگار بنده را فراموش کرده‌اید!&

تیمسار خندید و گفت: نخیر سرهنگ! حالا نوبت شماست. لیست تجهیزاتی را که لازم دارید، بدهید.

پدرم بلند شد و ورقه کاغذی را که جلو رویش بود، برداشت و گفت: بفرمائید قربان.

تیمسار گفت: لطفاً بلند بخوانید تا بقیه افسران هم مطلع باشند.

پدرم، ورقه کاغذ را جلو چشمانش گرفت و گفت: آنطور که ما محاسبه کرده‌ایم برای مأموریت ویژه ما، پنجاه قبضه مسلسل سنگین، پنج مسلسل متوسط، بیست مسلسل سبک، ده کلت با صدا خفه‌کن...&

عنوان بخش هشتم کتاب &#171;#آمدن خان‌عمو و برگشتن مادر به خانه&#171; انتخاب شده که ماجراهایی آن کمک می‌کند تا حدودی پدر به پذیرفتن واقعیت‌های پیرامونش نزدیک شود. همچنین در بخش &#171;#آخرین جلسه کودتاگران&#171; ماجراهایی رمان به سمت نقطه اوج حوادث پیش می‌رود که در بخش آخر (دستگیری کودتاگران) این ماجرای هیجان‌انگیز به سرانجام خود نزدیک و سپس با دستگیری کودتاگران به پایان می‌رسد.

نویسنده در قسمتی از بخش نهم آورده است:

&#171;#... وقتی منوچهر از ما دور شد، آقای حیدری پرسید: خوب چه خبر؟&

گفتم: دیشب مهمان داشتیم و تیمسار و بقیه نتوانستند به خانه ما بیایند!

آقای حیدری تعجب کرد و گفت: با این حساب تو هم نتوانستی از ضبط صوت استفاده کنی!

گفتم: بله، همین‌طور است!

آقای حیدری گفت: مهم نیست! ما به اندازه کافی از آن‌ها اطلاعات داریم.

فکر می‌کنم بتوانیم محل جلسه بعدشان را پیدا کنیم؛ تو نگران نباش!

از حرف آقای حیدری تعجب کردم؛ چه‌طور می‌تواند از محل جلسه بعدشان باخبر شود؟

آقای حیدری که نگرانی مرا دید، گفت: جهانگیری، گفتم که نگران نباش! در حال حاضر ما اطلاعات کافی از تمام برنامه‌های آن‌ها داریم، به علاوه فکر می‌کنم بتوانیم خبرهای داغ را از افراد دیگر هم بدست آوریم...&

ماجراها و حوادث این داستان شاید برای نوجوانان امروزی تازگی داشته باشد، اما برای کسانی که در روزها و ماه‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی شاهد تحرکات پراکنده بازمانده‌های حکومت شاه بودند، رویدادهای آشنایی هستند که اغلب آن‌ها به نوعی شاهد وقوع آن‌ها بوده‌اند و خواندن این داستان می‌تواند خاطرات آن‌ها را بعد از حدود سه دهه زنده کند. هر چند این داستان برای گروه سنی نوجوانان نوشته و ممکن است در برنامه مطالعه بزرگسالان قرار نگیرد. با این حال، رمان کودک و توفان ادای دینی به روزهای خاطره‌انگیز ایام پیروزی انقلاب اسلامی ایران است که برای هر یک از خوانندگان آن، می‌تواند احساس برانگیز باشد.